

مراد هوسرل از بحران علوم اروپایی، بحران علوم جدید، آن هم نه بحران اخلاقی یا اعتقادی، بلکه بحرانی وجودشناختی (اونتولوژیک) در این علوم و به تعبیر ساده تر، همان بحران نیهیلیسم است. او ریشه این نیهیلیسم را به مبانی نظری سنت متافیزیک غرب برمی گرداند و معتقد است عقلانیت متافیزیکی (فلسفی) که با سقراط ظهور پیدا کرد، سرزمین شهود را ترک کرده، صرفاً به یک عقلانیت منطقی - مفهومی تبدیل می شود و در حوزه فلسفه، تفکر به یک نظام سازی صوری و مفهومی از جهان واقعی و حقیقی تقلیل می یابد.

البته به طور طبیعی می توان و باید از وجوه سلبی اندیشه های انتقادی غرب برای نقد آن بهره جست اما باید به چند نکته اساسی نیز توجه داشت: اولاً تفکر امری ارادی نیست؛ یعنی این طور نیست که بتوانیم اجزائی از تفکر را به راحتی در کنار اجزای دیگر بگذاریم. برای مثال، در بحث علوم انسانی اسلامی، ما از مبانی پلورالیستی پست مدرن استفاده می کنیم تا مجالی برای اندیشه های بومی و فرهنگی خود فراهم کنیم. ولی توجه نداریم اگر بپذیریم علم و عقلانیت غربی، وابسته به فرهنگ و بستر تاریخی غرب است، پس حقایقی که به نام اسلام می شناسیم نیز تاریخی و مربوط به محیط جغرافیایی خاص خود هستند؛ نه فراروایت هایی قابل تعمیم برای همه جهانیان و همه فرهنگ ها. اگر بپذیریم که «غرب» فراروایت نیست و آنچه می گوید حقایق ازلی و ابدی نیست، پس دیگر نمی توانیم «اسلام» خودمان را نیز به منزله فراروایت و حقایق ازلی و ابدی تلقی کنیم. به عبارت دیگر، سخن پست مدرن ها هم برای نقد غرب و هم برای نقد ما به کار می آید. نمی توان نگاه تاریخی و ضد میناگرایانه هایدگر و گادامر را برای نقد غرب به کار بست، اما در نگاه به خود و در دفاع

از خود به میناگرایی ارسطویی و صدرایی متوسل شد. این گونه پیوندهای التقاطی میان تفکر تاریخی و ضد میناگرایانه هایدگر یا اندیشه های پست مدرن با میناگرایی و ذات گرایی غیرتاریخی ارسطویی و صدرایی، یعنی یک بام و دو هوا بودن و حاصل آن، شعبده بازی های تئولوژیک و آکروبات بازی های سیاسی و ایدئولوژیک است.

در واقع در آسیب شناسی وضعیت تفکر خودمان باید به این نکته اشاره کنیم که یکی از مهم ترین اوصاف «تفکر»، یا بهتر است بگوییم «بی فکری» ما در دهه های کنونی، «لتقاطی بودن» مان است. به قول دکتر شایگان هویت ما یک «هویت چهل تکه» است که از هرجا چیزی برگرفته است. اما این تناقض ها و التقاط ها سرانجام در جایی خود را نشان خواهند داد، چنان که امروز در جامعه ما به خوبی خود را آشکار ساخته اند. امروز همین تناقض ها و وضعیت شتر گاو پلنگی است که جامعه ما را قفل کرده، وضعیتی پیش آورده است که در آن نه تنها به پیش نرفته، فقط زمان و فرصت های تاریخی خود را از دست می دهیم.

البته علی الاصول ما می توانیم از برخی وجوه انتقادی اندیشه متفکران غربی برای نقد تمدن جدید بهره بگیریم، لیکن باید توجه داشته باشیم که این وجوه انتقادی با جنبه های ایجابی تفکرمان، ناسازگاری بنیادین نداشته باشد.

با همه این اوصاف، نکته این جاست که نقد مدرنیته، درون پروژه و فرآیند مدرنیته

می توان از وجوه سلبی اندیشه های انتقادی غرب برای نقد آن بهره جست اما باید به چند نکته اساسی نیز توجه داشت. یکی این که نمی توانیم اجزائی از تفکر را به راحتی در کنار اجزای دیگر بگذاریم. برای مثال، در بحث علوم انسانی اسلامی، از مبانی پلورالیستی پست مدرن استفاده می کنیم تا مجالی برای اندیشه های بومی و فرهنگی خود فراهم کنیم. ولی اگر بپذیریم که «غرب» فراروایت نیست و آنچه می گوید حقایق ازلی و ابدی نیست، دیگر نمی توانیم «اسلام» را نیز به منزله فراروایت و حقایق ازلی و ابدی تلقی کنیم.

صورت گرفته و می گیرد. در واقع این بخشی از خود غرب است که مدرنیته غربی را به چالش گرفته است. ما نباید اندیشه ها را از بستر تاریخی خود برداشته، آن ها را در زمینه و بستر تاریخی دیگری مورد استفاده صرفاً ابزاری قرار دهیم. زیرا در این صورت اندیشه ها صورت بد و زشتی پیدا کرده و می کنند. برای نمونه نقد هایدگر از سیطره تکنولوژی و تفکر تکنولوژیک، مربوط به یک جامعه تکنولوژی زده است. بدیهی است که نمی توان آن را در جوامعی همچون افغانستان یا بورکینافاسو که هنوز شبکه لوله کشی آب آن سامانی نداشته یا هر روز در آن ها صدها کودک از فقر و بی دارویی می میرند، به نحو تقلیدی تکرار و بازگو کرد. همچنین، باید توجه داشت علی رغم انتقادات بسیاری که به فرهنگ و تمدن غرب می توان وارد ساخت - و این بسیار ساده اندیشانه و عوامانه است که ما چشمان خود را بر انتقادات اندیشمندان بزرگ خود غرب به این فرهنگ و تمدن ببندیم - اما از سوی دیگر، این امر نیز ناشی از یک روح بیمار و ذهنی عقاب افتاده است که عظمت های دوران مدرن که علم و عقل جدید آن ها را پدید آورده نادیده بگیریم. بحث از حقوق بشر و آزادی های فردی،

آزادی انتخاب دین، شغل، مسکن و... بسیاری از چیزهای دیگر، دستاوردهای بشر مدرن است. با علم و تکنولوژی جدید اتفاقات بسیار بزرگی در عالم افتاد و چهره زمین برای اولین بار در طول تاریخ بشر دگرگون شد. اینجانب، بارها و بارها خاطر نشان ساخته ام که تاریخ متافیزیک، مدرنیته و علم و تکنولوژی غرب، در واقع بخشی از «تاریخ هستی» است و ما به این سهولت نمی توانیم آن را کنار بگذاریم. مدرنیته یک «رویدادگی عظیم تاریخی» و به تعبیر هایدگر، یک «رویداد از آن خود کننده» (Ereignis) است؛ یعنی همه چیز را در برگرفته و از آن خویش می سازد؛ درست همان گونه که ما را نیز در بر گرفته و از آن خود گردانیده است. مدرنیته چیزی نیست که بتوان به سهولت و با چند رجز خوانی سیاسی و ایدئولوژیک، حتی با مواجهه های نظامی در برابر آن مقاومت کرد. این گونه ساده اندیشی های سیاسی، ایدئولوژیک و تئولوژیک ناشی از عدم درک «سرشت حقیقت» به منزله «رویدادگی» است. چنین اندیشه هایی که در برابر تاریخ هستی دعوی انسا الحق دارند، نه روح دین را درمی یابند و نه محدودیت بشری را می فهمند و نه با هستی و تاریخ هستی نسبتی دارند. این گستاخی ها و خام اندیشی ها حقیقتاً با روح دین که چیزی جز فهم تناهی بشر در برابر یک هستی بیکران و تاریخ آن است، هیچ گونه نسبتی ندارد. اما همچنین نباید فهم «حقیقت به منزله رویدادگی» به منزله دعوت به نوعی جبران دینی تاریخی و تن دادن به همه روندهای جهان فهم شود.

پایان

تلاش هگل برای عقلانی کردن واقعیت و واقعی دانستن عقلانیت، به انکار آنچه فراتر از آگاهی بشر است می انجامد و بسیاری از وجوه مرموز و اسطوره ای و حتی مقدس هستی برای انسان مدرن می میرد. ایدئالیسم آلمانی هم زمان با پوزیتیویسم انگلیسی، جهان فراتر از ادراک بشر را نابود می کند، هرچند اولی در نگاهی کلان تر به انسان و جامعه و تاریخ و فرهنگ این کار را می کند و دومی با ملاک قرار دادن علم تجربی، اولی خدا را به درون انسان می کشاند و تمام جلوه های دین و خداگرایی را به شئون انسانی تقلیل می دهد و دومی خدا و دین را خرافه ای معرفی می کند که زیر تلسکوپ دانشمند تجربی قابل مشاهده و آزمایش نیست. هرچند اکثر فعالیت های فلسفی و علمی قرن بیستم نیز به گونه ای به یکی از این دو تلقی در باب انسان و جهان مربوط می شود، اما در گوشه و کنار غرب اندیشمندانی سربرمی آورند

پی نوشت ها

۱. اشاره به جمله معروف دکارت cogito, ergo sum به معنای می اندیشم، پس هستم.
۲. نگاه کنید به دائرةالمعارف فلسفی راتلج، بخش عقل گرایی یا Rationalism
۳. autonomy